

«بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی»

سرور خانه بیگی¹

شهرز جمالی²

چکیده

«تمثیل» یکی از شیوه های بیانی است که از دیرباز برای تبیین و تفهیم آموزه های دینی، اخلاقی، عرفانی و ... در جامعه انسانی به کار رفته است. بزرگان ادب عرفانی ما نیز، از جمله سنایی، عطار، مولوی و ... از این شگرد برجسته در تفهیم اصول عرفانی و اندیشه های متعالی خود بهره برده اند و نکات ظریف و عالی غیر محسوس را به زبانی ساده و محسوس برای مخاطبان و خوانندگان آثار خود باز گفته اند.

مقاله حاضر ضمن تعریف و کاربرد «تمثیل» از دیدگاه های دینی، ادبی، بلاغی و خطابی، به بررسی تمثیلات مشترک میان عطار و مولانا و شباهت ها و تفاوت های میان آنها می پردازد و این نکته را آشکار می سازد که مولانا ضمن ارادت و انس با عطار و آثارش، گاه دگرگونی هایی در این تمثیلات ایجاد کرده و با بیانی نزدیک تر به زبان مردم، این تمثیلات را پروده و به کار برده است.

کلیدواژگان: تمثیل، عطار نیشابوری، مولوی، پارابل، فابل.

1- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

H_sadeghi_m@yahoo.com

2 - استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

تاریخ پذیرش

93/3/10

تاریخ دریافت

92/11/4

مقدمه

تمثیل در ادبیات ما جایگاهی والا دارد و بخش عمده ای از متون منظوم عرفانی ما تمثیلی است. و باید توجه داشت، تمثیلی که در ادبیات فارسی معروف است، بیشتر حکایاتی است که در جهت توضیح و تفسیر ایده‌ها و دیدگاه‌های اخلاقی و عرفانی در پایان مطلب ذکر می‌شود و مولانا و عطار از جمله شاعرانی هستند که از تمثیل در آثار منظوم خود در لابه‌لای بیان حکایات بهره جسته‌اند و هم از نظر مهارت در کارشان و هم از حیث محتوا و کمیت تمثیلات، شاعرانی ممتاز و برجسته هستند. از جهتی این دو شاعر، بسیاری از تمثیلات را به طور مشترک به کار برده‌اند، این اشتراک گاه به صورت تقلید از شاعران پیشین، و گاه به صورت اقتباس دو شاعر از یک مأخذ مشترک است. به هر حال این اشتراک، خود نوعی تأیید و تأکید بر ارزش و قابلیت تمثیل است که برای بیان یک یا چند مفهوم عرفانی یا اخلاقی، گنجایش دارد و به همین دلیل شاعران آن را در قالب شعر در آورده‌اند. این پژوهش بر آن است تا ضمن بررسی چند تمثیل مشترک عطار و مولانا، موارد اشتراک و اختلاف آنها را نمایان سازد.

تمثیل:

معنی لغوی: «مثال آوردن، تشبیه کردن، صورت چیزی را مصور کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان بیان کردن، داستان آوردن.» (پور نامداریان، 1368: 119). و در اصطلاح آن را یکی از شیوه‌های بیانی و «شاخه‌ای از تشبیه دانسته‌اند» (شفیعی کدکنی، 1370: 77).

آنچه از گونه‌های مختلف تمثیل بیشتر مورد توجه این مقاله قرار می‌گیرد، تمثیل از نوع «روایت داستانی» یا «تمثیل داستانی یا قصه تمثیلی» (الیگوری)¹ است که خود مشتمل می‌شود بر «پارابل»² یا حکایتهای داستانی (حکایتی کوتاه که حاوی نکات اخلاقی است) و «فابل»³ (حکایتی کوتاه که اشخاص و عناصر آن غالباً از حیوانات هستند و به قصد بیان یک آموزه اخلاقی یا تجربه انسانی بیان می‌شود).

تمثیل داستانی یا «الیگوری» در اصطلاح ادبی، روایت گسترش یافته‌ای است که حداقل دو لایه معنایی دارد: لایه اول، همان صورت قصه (اشخاص و حوادث)، و لایه دوم

معنای ثانوی و عمیق‌تری است که در ورای صورت می‌توان جست و به آن «روح تمثیل» می‌گویند (فتوحی، 1389: 258) علاوه بر این ویژگی‌های دیگری نیز از قبیل «انسان‌انگاری» (شخصیت بخشی به جانوران و پدیده‌های بی‌جان) و «ابهام تمثیل»، یعنی ایجاد نوعی خلأ در ذهن انسان و شفاف نبودن تشبیه و استعاره در ذهن خواننده را به «تمثیل داستانی» نسبت داده‌اند (همان: 259-261).

در باب ویژگی نخست سعی عطار و مولانا بر این است که تصویر حسی و ملموس از امری غیر حسی در ذهن مخاطبان خود پدید آورند. آنان در لابلای حکایات و تمثیلات خود مفاهیم بلند عرفانی، اخلاقی و افکار متعالی را با زبان و بیانی ساده و گویا و همه فهم بازگو می‌کنند. از دیدگاه دومین ویژگی، یعنی «انسان‌انگاری»، بویژه شخصیت بخشی به حیوانات، در تمثیلات عطار و مولانا جایگاه ویژه‌ای دارد؛ در منطق الطیر عطار، چنانکه می‌دانیم هر یک از پرندگان ممثل یکی از طبقات آدمیان است و در مثنوی مولوی امثال حیوانات «در تقریر و توجیه دعاوی و اقوالی که تصور و قبول آنها برای اذهان عام دشواری دارد» (زرّین کوب، 1373: 166).

در باب سومین ویژگی، رمزی بودن شیوه تمثیل و نهان داشتن «عروس حقیقت» در «چادر رمز و نماد»، در برخی از تمثیلات و داستانهای این دو بزرگوار دیده می‌شود و ابهامی پدید می‌آورد؛ اما این ابهام ادبی و هنری است و سبب پیچیدگی کلام نمی‌گردد. با این حال سرایندگان منظومه‌های عرفانی، چون «سنایی، عطار و مولانا، گاه پس از پایان قصه مفهوم تمثیل را صریحاً بیان می‌کنند» (فتوحی، 1389: 261).

در مورد پیشینه پژوهش باید گفت که شرح و تفسیر و نقد و مآخذ تمثیلات مثنوی‌های عطار و مولانا هر یک جداگانه در آثاری ارزنده چون «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار نیشابوری»، «تفسیر مثنوی معنوی» و «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی مولوی» از شادروان استاد فروزانفر، «بحر در کوزه» و «سرّی» از شادروان دکتر عبدالحسین زرّین کوب، «در سایه آفتاب» و «دیدار با سیمرغ» از دکتر تقی پورنامداریان و «تجلی رمز و روایات در شعر عطار نیشابوری» از دکتر رضا اشرف زاده و برخی آثار دیگر آمده است. این نکته را باید خاطر نشان کرد که خاصاً پژوهشی با این عنوان تألیف نشده است. در میان مثنوی‌های عطار و مثنوی معنوی مولوی ظاهراً سی و دو حکایت مشترک می‌توان

یافت (پورنامداریان، 1380 : 259) که به رغم وجود تفاوت‌های بیانی و نزدیک‌تر بودن زبان مولانا نسبت به زبان سنایی و عطار، این میزان اشتراک مضامین تمثیلی در مثنوی‌های این دو بزرگوار، گویای آن است که مولانا بر متون ادبی و عرفانی احاطه و بویژه به عطار ارادت و با آثارش دلبستگی و انس داشته است. در حقیقت مولانا ادامه دهنده و کامل‌کننده خط سیر اندیشه سنایی و عطار است و چنانکه خود سروده:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدم
اما در عین استفاده از برخی تمثیلات، آثار خود را محدود به تکرار نکرده و بنا بر ذوق و استعدادش این تمثیلات را پرورده و گاه در زمان و مکان و شخصیت‌های داستان و سرانجام آنان دگرگونی‌هایی ایجاد کرده است. حتی گاه تمثیل‌های متعدد را در معنی واحدی بیان می‌کند که از علل عمده آن می‌توان چنین دریافت که هرگز تمام اوصاف غیر حسی به حسی ممکن نیست (زرین کوب، 1373: 252) یادآور می‌شود که در هر حکایت ابتدا تمثیل عطار و پس از آن تمثیل مولوی نقل، تحلیل و بررسی می‌گردد.

متن و تحلیل یافته‌ها:

1- استاد کار و شاگرد احوال:

یکی شاگرد احوال داشت استاد مگر شاگرد را جایی فرستاد

(اسرارنامه: 1611)

استادی شاگرد احوالی داشت. او را جایی فرستاد که برود فلان جا یک شیشه روغن است آن را بیاورد. شاگرد زود برخاست و رفت وقتی آنجا ایستاد دو تا شیشه دید و تعجب کرد. پیش استاد آمد و گفت: من دو تا شیشه می‌بینم چه کنم؟ استاد خشمگین شد و گفت: یکی را بشکن دیگر را بیاور پس او یکی را شکست آن یکی را هم ندید.

تمثیل که به زبان طنز بیان شده است، از نوع لطیفه‌های تپییک است که فقط صرف سرگرمی نیست بلکه نیش طنز، انتقاد از دوبینی دارد که باید اصلاح گردد و به عظمت روحی انسان توجه شود زیرا که این دوبینی سبب فرق گذاشتن میان صاحبان شریعت و بوجود آورنده تعصب و کینه است، لطیفه تپییک به خصوصیت انسانی توجه دارد. عطار و

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (61-86) 65

مولانا شخص احوال را به خاطر این عیب که عارضه طبیعی است نکوهش نمی کنند؛ بلکه فکر و اندیشه حاصل از این عیب را نکوهش می کنند که موجب خطاست و تأکید بر این دارند که شخص بداند که احوال است و نگران خطاهای احوال بودن خود باشد و درصدد اصلاح آن باشد (میرصادقی، 1362 : 96).

تمثیل ما قبل تمثیل احوال با تمهید مقدمه ای به این نتیجه می رسد که:

دو می بینی یکی را و دو را صد چه یک، چه دو، چه صد، جمله تویی خود

(اسرارنامه: 1610)

درونمایه تمثیل تأکید بر این دارد که عظمت روحی انسان در بالاترین مرتبه هاست اما انسان به خاطر دوبینی به ارزش آن پی نمی برد. تمثیل عطار اندکی مفصلتر از مولاناست. در اسرارنامه شاگرد نزدیک شیشه می رود و آن را دو تا دیده و به استاد دوتا بودنش را خبر می دهد. اما در مثنوی از رفتن شاگرد به وثاق و یا از دور نگریستن او به شیشه ها که بداند دو تا است، سخنی نیامده و وقتی که استاد به او دستور می دهد شیشه را بیاور شاگرد می گوید کدام یک را. نتیجه اینکه دوبینی مانع وصول به حقیقت است و عواقب دوبینی و وسوسه زیانبار است. تمثیل پارابل و از نوعی روایی است. محتوای تمثیل مثنوی، نیز همانند تمثیل اسرارنامه است.

گفت استاد: احوالی را، کاندرا رو برون آر از وثاق آن شیشه را

(مثنوی: 327/1)

مولانا در این تمثیل علاوه بر اینکه بر ارزش روحی انسان تأکید داشته به مطالب دیگری هم اشاره می کند؛ این تمثیل که میان تمثیل پادشاه جهود که نصرانیان می کشت و به منظور تعصب آمده تأکید بر این دارد که بین پیامبران الهی و دستوراتشان هیچ فرقی نیست، فرق گذاشتن میان آنها از احوالی است.

شاه احوال کرد در راه خدا آن دو دمساز، خدایی را جدا

(همان: 326/1)

مولانا می گوید: وقتی اغراض نفسانی بر آدمی غلبه کند، دید و داوری او تغییر می یابد و این تعصب و غرض ورزی را سبب حجاب می داند:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل، به سوی دیده شد

(همان: 335/1)

نتیجه می گیریم که دوبینی سبب فرق گذاشتن میان پیامبران است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است.

2- نگرستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان:

شنیدم من که عزرائیل جانشوز در ایوان سلیمان رفت یک روز

(الاهی نامه: 1780)

روزی عزرائیل به ایوان سلیمان رفت. دید جوانی آنجا نشسته است. در او نگرست مدّتی بعد عزرائیل رفت. جوان که ترسیده بود به سلیمان گفت که به باد دستور بده که مرا به جایی دور ببرد. باد به دستور سلیمان او را از سرزمین پارس به هندوستان برد. روز بعد عزرائیل باز پیش سلیمان آمد. سلیمان او را گفت: چرا چنین تند به جوان نگرستی؟ گفت: از درگاه خدا فرمان بود که تا سه روز دیگر جان او را در هندوستان بگیرم، وقتی او را اینجا دیدم در تعجب بودم چطور تا سه روز دیگر در هندوستان می تواند باشد. وقتی باد او را به هندوستان آورد جانش را گرفتم.

تأکید تمثیل بر حتمی بودن و جاری شدن حکم خداست و به طور ضمنی حتمی بودن اجل را نیز می رساند. هر موجودی محکوم به مرگ است؛ حال اگر کسی بخواهد از این حکم فرار کند حتی با وجود برترین امکانات که سلیمان و قدرت باد نمونه آن است، باز کاری از پیش نمی برد و حتی چاره گری سبب مرگ می شود اگر جوان به هندوستان نمی رفت شاید در مرگش تأخیری می افتاد؛ اما خود با پای خود می رود و زمینه مرگ خویش را فراهم می کند. عزرائیل مأمور «قبض ارواح» و جوان نماینده «تمام موجودات» است.

مدامت این حکایت حسب حال است که از حکم ازل گشتن محال است

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (86-61) 67

(همان: 1792)

در نتیجه گریختن از تقدیر الهی غیر ممکن است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است. مطلع این تمثیل در مثنوی مولوی چنین است:

رادمردی چاشتگاهی در رسید در سرا عدل سلیمان در دوید

(مثنوی: 956/1)

محتوای این تمثیل همان است که عطار بیان کرده است. مأخذ این تمثیل در آثاری چون حلیه الاولیاء، احیاء العلوم، اهل الاباحه غزالی ذکر شده است. (فروزانفر، 1370: 12). در این تمثیل که حتمی بودن حکم ازلی و غلبه تقدیر خداوند را بر تدبیر بنده بیان می‌دارد بحث جهد و توکل نیز بررسی می‌گردد. این تمثیل در میان تمثیل نخبیران آمده و نخبیران که طرفدار توکل هستند با آوردن این تمثیل «جهد» را محکوم می‌کنند همچنان که جهد آن جوان در رفتن به هندوستان بی‌فایده است. هر چند که تمثیل در تأکید توکل است، مولانا تمثیل را به صورت رمزی بیان می‌کند و خود سمبل‌های آن را تفسیر و به مسأله فقر تأکید می‌کند، مقامی که آدمی از همه بی‌نیاز و به خدا نیازمند است. پس ترس از مرگ را مانند ترس از درویشی و حرص و کوشش را مانند هندوستان می‌داند.

نک زدرویشی گُریزانند خلق لقمه حرص و امل زانند خلق

ترس درویشی، مثال آن هراس حرص و کوشش را تو هندوستان شناس

(مثنوی: 961-2/1)

مطالبی که در مورد تمثیل الاهی‌نامه گفته شد در مورد این تمثیل هم صدق می‌کند. جدای از تفاوت‌های جزئی نکته قابل ذکر، استفاده دو شاعر برای دو مفهوم شبیه به هم است: یکی تقدیر و دیگری توکل را تأکید می‌کند که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، کسی که به خدا توکل کند، به تمام فرمان‌های او گردن می‌نهد. تمثیل مبتنی بر حتمی بودن حکم حق است. گریختن از تقدیر الهی غیر ممکن است؛ پس باید تسلیم امر حق باشیم و راضی به رضای او. تمثیل پارابل و از نوع روایی است.

3- قصه آن بازرگان که به هندوستان به تجارت می‌رفت:

حکیم هند، سوی شهر چین شد به قصر شاه ترکستان زمین شد

(اسرارنامه: 1437)

شاه طوطی را در قفس آهنین کرده بود. طوطی به حکیم گفت: وقتی به هند می‌روی سلام مرا به یاران برسان و بگو: برای من مهجور تدبیری بیندیشید. حکیم نزد طوطیان هند رفت. پس سر آن طوطی را به طوطیان گفت. طوطیان با شنیدن این سخن همگی از درخت افتادند. حکیم از گفتار خود پشیمان شد. وقتی به چین آمد راز را با طوطی گفت. طوطی که آن را شنید لختی پرزدوگویی جان داد. آن شخص پای او را گرفت و درگلخنش انداخت. طوطی مانند آتش از گلخن پرید و به حکیم گفت: آنها با فعل مرا تعلیم دادند که اگر رهایی می‌خواهی خود را رها کن.

این تمثیل رمزی تأکید بر این دارد که برای رستگاری و وصال به درگاه حق، باید فانی و از خود رها شد.

گر اینجا از وجود خود بمیری هم اینجا حلقه آن درگیری

(همان: 1436)

یعنی مرگ پیش از مرگ، مرگ اختیاری لازم است. عطار همین نکته را در پایان تمثیل تأکید می‌کند:

بمیر از خویش تا یابی رهایی که با مرده نگیرند آشنایی

(همان: 25)

تدبیر طوطی که در تمثیل "اهل تقلید است، یعنی از خود رستن" با همان تقلید صورت می‌پذیرد، طوطیان خود را به مردگی می‌زنند؛ طوطی هم با این کار تقلید از آنها رهایی می‌یابد. نتیجه اینکه لازمه مرتبه فنا «از خود گذشتن» است. تمثیل فابل و از نوع روایی است. اینک تمثیل مثنوی:

بود بازرگان و، او را طوطی در قفس محبوس، زیبا طوطی

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (61-86) 69

(مثنوی: 1547/1)

محتوای تمثیل هم همان است که عطار بیان کرده است، مأخذ تمثیل تفسیر ابوالفتح رازی (فروزانفر، 1371: 593/2).

درونمایه تمثیل مرگ اختیاری و رهایی روح از بند تعلقات و فنا فی الله است که در حدیث نیز آمده است: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَ مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ» بمیرید پیش از آنکه می میرید و هر کس مرد محققاً قیامت او برپا شد. (ژوزف، 1349: 5-7).

خوشتن، مرده پی این بند کرد	زانکه آواز تو را در بند کرد
مرده شو چون من، که تا یابی خلاص	یعنی: ای مطرب شده با عام و خاص

(مثنوی: 1834/1)

پیام مولوی نیز این است که ای انسان بمیر قبل از این که بمیری. یکی از راههای نجات، توسل به مرتبه فناست و بهترین تمثیلی که مقام «فنا» در آن جلوه ای دیدنی می یابد، تمثیل طوطی و بازرگان است. در این تمثیل رمزی، طوطی نمودار «جان علوی»، پاک و مجرد است و قفس مثالی است «از تن و یا قالب کثیف فرودین» و راه نجات و طریق رهایی آن آزادگی و حریت از قیود و بندهای ساختگی عادت و تلقین و به عبارتی تمام تر، ترک تعلق و آویزش های نفسانی است (فروزانفر، 1371: 593/2).

در اسرارنامه طوطیان تظاهر به مردگی می کنند، اما در مثنوی یک طوطی وجود دارد و بازرگان با رفتار طوطی متنبه می شود؛ در حالی که در اسرارنامه چنین پایانی ندارد. تمثیل اسرارنامه نسبت به مثنوی موجزتر است نتیجه تمثیل رهایی روح از بند تعلقات است. تمثیل فابل و از نوع روایی است.

4- داستان پیر چنگی:

بود پیری عاجز و حیران شده	سخت کوش سرگردان شده
---------------------------	---------------------

(مصیبت نامه: 6592)

پیر عاجزی از دست تنگی پایمال شده بود. پیشه او نواختن رباب بود. هیچکس به نغمه ربایش توجه نمی کرد. او در نهایت درماندگی می زیست در نتیجه بیچارگی به مسجد رفت، رو به قبله به نواختن پرداخت. اندکی نواخت و بی قرار شد. گفت: خدایا من بی کسم، بضاعتی هم ندارم، کسی هم خریدار صدای رباب من نیست. فقط برای تو می نوازم و از کرامت تو بهره می جویم. پس در مسجد خوابش برد تا مردی آمد و صد دینار زر آورد و به عنوان هدیه و نذر (فتوح) به خانقاه شیخ ابوسعید تقدیم کرد. پس شیخ فرمود در فلان مسجد، پیری خفته است، زر را به او بده. آنگاه خادم زر را به او داد. پس پیر گفت: خدایا تا عمر دارم برای تو می نوازم تو را چگونه ستایم؟

تمثیل تأکید بر این دارد که آدمی باید از ابتدا به فکر پایان کار باشد و راه خود را درست انتخاب کند؛ اگر پیر از همان اول توکلش به خدا بود و کار را برای رضای او انجام می داد دیگر به ناامیدی نمی رسید و تنها خداست که بی توقع روزی می دهد. درونمایه تمثیل درباره عقل است و نتیجه ای که شاعر از آن می گیرد اینکه ساده دلی رمز موفقیت است نه عقل حسابگرانه.

هر کرا در عقل نقصان اوفتد کار او فی الجملة آسان اوفتد

(همان: 6621)

تمثیل به طور ضمنی عقل را عاجز می داند و چون پیر ربانی سالهای سال که با عقل حسابگر خود برای مردم می نوازد و دستمزد می گیرد در انتها، عقل او دیگر راهی برای او نمی گشاید؛ این بار از دل کمک می گیرد و از روی ساده دلی که به دور از دغدغه است برای خدا می نوازد و پاداش خود نیز می یابد. باید توجه داشت این عقل حسابگر است که در تمثیل عاجز معرفی شده. ورنه آدمی بی عقل نمی تواند زندگی کند. عقل ساده به سلامت نزدیکتر است و مردم ساده دل زودتر به مراد می رسند. (فروزانفر، 1340: 531). نتیجه این که ساده دلی بر عقل و حسابگری برتری دارد. تمثیل پارابل و از نوع روایی است. اینک تمثیل مثنوی:

آن شنیدستی که در عهد عمر بود چنگی مطربی، با کرّ و فر

(مثنوی: 1/1915)

در عهد عمر، نوازنده پیری بود که بعد از عمری نوازندگی، دیگر کسی طالب آواز ناخوش او نبود و به همین دلیل پیرمرد چنگی در فقر و مسکنت به سر می‌برد تا این که از خلق خدا ناامید شد و به امید یاری خدا سازش را برداشت و به گورستان خارج شهر رفت با خود گفت اینک من برای خدا ساز می‌زنم تا شاید رحمت او شامل حالم شود. پس شروع به نواختن کرد و آنقدر چنگ نواخت که خسته و ناتوان شد و به خواب رفت. در این حال خداوند اراده کرد که عمر هم به خواب رود و در میان خواب سروش غیبی در گوش جان عَمَر طنین انداخت که هم اینک برخیز و به گورستان مدینه برو و نیاز یکی از بندگان خاص را برآورده ساز و هفتصد دینار از بیت‌المال بگیر و به او بده. عَمَر از خواب برخاست و به گورستان رفت؛ اما وقتی پیر چنگی را دید تعجب کرد و متوجه شد که بنده خاص همان پیر چنگی است. لذا کیسه زر را به او داد. پیر چنگی سخت متأثر شد و به گریه و زاری افتاد و از این که عمرش را در مجالس لَهو و لعب تلف کرده بود و از خدا غافل بوده، پشیمان شد. مأخذ این داستان پیش از این در اسرار التوحید نیز ذکر شده است (محمدبن منور، 1361 : 116).

منظور اصلی حکایت این است که انکسار قلب و سوز دل شرط اصلی وصول به حق است. در درگاه الهی القاب و عناوین دنیایی و متداول میان انسان‌ها بهایی ندارد. چه بسا کسی که در انظار دیگران حقیر و خوار مایه به نظر آید، اما همان کس در درگاه الهی محبوب شمرده می‌شود. تأکید تمثیل بر شمول رحمت خداست آنگاه که همه پیر چنگی را رها کرده‌اند، حضرت حق او را می‌نوازد و این که آدمی هر زمان برای خدا گام بردارد، به پاداش آن می‌رسد. درونمایه تمثیل رهایی روح از بند تعلقات است و مولانا راهی که برای این رهایی طرح می‌کند، مرتبه فنا یا «موتوا قبل ان تموتوا» که (مرگ اختیاری) است، همچو جان، بی گریه و بی‌خنده شد جانش رفت و جان دیگر، زنده شد

(مثنوی: 1/2212)

این قصّه که در دفتر اول مثنوی بعد از قصّه‌های پادشاه و کنیزک و طوطی و بازرگان آمده است مانند آنها تأکید بر رهایی روح دارد به عبارتی درونمایه این قصص «رهایی روح»

است. قصه پیرچنگی رمزی است از بازگشت روح از عالم ماده و قطع تعلق وی از عالم حس، مخصوصاً از طریق مرگ پیش از مرگ که گورستان و خواب رمز آن است و همان مایه نیل به درگاه حق است. (زرّین کوب، 1373: ج 1/ 329).

تمثیل مثنوی به شیوه اطناب بیان شده، مولانا با آوردن تمثیل در تمثیل به حجم و محتوای مفاهیم عرفانی تنوعی خاص داده است. تفاوت دیگر آوردن بسیاری از الفاظ موسیقی مانند ابریشم بها؛ ره؛ پرده عراق؛ سماع؛ و ... و این اصطلاحات همراه با ناله پیر چنگی پس از شکستن چنگ است. در مصیبت نامه ربابی و بوسعید، قهرمان داستان هستند ولی در مثنوی چنگی و عمر (رض) و در اسرار التوحید تنبورزن و حامل کیسه زر حسن مؤدب قهرمان داستان اند. محل این رویداد در اسرار التوحید «گورستان حیره»، در مصیبت- نامه «مسجدی خراب»، و در مثنوی «گورستان یشرب» است. نتیجه تمثیل نیز بیانگر فراگیری عام و دائمی رحمت خدا و اجابت دعای مستمندان و نیازمندان از سوی حق است؛ هر چند به گمان اهل شریعت گناهکار بوده باشند. تمثیل پارابل و از نوع روایی است.

5- قصه خلیفه که در کرم از حاتم طایی گذشته بود:

بود از آن اعرابی بی توشه‌ای یافته در شوره جایی گوشه‌ای

(مصیبت نامه: 7366)

اعرابی در شوره‌زاری به سر می‌برد که همه آبش تلخ بود. خشکسالی پیش آمد. او از آنجا به جای دیگر رفت و آب شیرین یافت. گفت مقداری از تحفه بهشت برای مأمون ببرم، به من هدیه خواهد داد. مشک آب را برداشت. وقتی نزد شاه می‌رفت مأمون نیز از شکار برمی‌گشت. گفت: کارت چیست؟ گفت: از بهشت تحفه‌ای برای امیر آورده‌ام. گفت: آن تحفه چیست؟ گفت: مشک آبی از بهشت. پس مشک را به مأمون داد و مأمون از روی فراست حال او را دریافت، وقتی آب گرم و بوی ناک را چشید، گفت: احسنت! چه آب پاکی است. پس گفت: حال چه می‌خواهی؟ گفت: من از شوره‌زاری آمده‌ام که حال خود با تو گفتم. دیگر فرمان تو راست. مأمون هزاران دینار به وی داد. گفت: این زر بگیر به شرطی که زود از اینجا بروی. پس مرد به تندى از آنجا رفت. مردی با خلیفه بود از وی سؤال کرد چرا گفتمی

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (61-86) 73

زود از اینجا برود؟ مأمون گفت: او آب فرات را می‌دید از تحفه خود شرمگین می‌شد، پس آینه انعام ما سیاه می‌شد و دلتنگ از پیش ما می‌رفت.

تمثیل عطار تلاش رنجدیده‌ای را ترسیم می‌کند که به انتظار پاداش بزرگ تلاش کوچکی می‌کند. البته این تلاش از نظر او کار بزرگی است و خیال می‌کند مانند آن متصور نیست. در تمثیل روایت داستان همراه پیرنگ است خشکسالی علت رفتن به جای دیگر و بردن هدیه برای خلیفه هم به دلیل دریافت پاداش است و هم اینکه خیال می‌کند خلیفه مانند آن ندارد. همین ساده‌دلی او سبب پاداش او می‌شود و به دریافت هزار دینار مفتخر می‌گردد.

نتیجه اخلاقی تمثیل با رفتار مأمون مشخص می‌شود: جایی که به او زر می‌دهد و سپس برای این که دجله را نبیند، او را به سرعت راهی می‌کند؛ اعرابی با دیدن دجله، به کم ارزش بودن هدیه خود پی می‌برد و شرم‌منده می‌شود. این عمل مأمون که نتیجه داستان را می‌سازد به تأکید خصلت انسانی یعنی نیکوکاری، بخشش و رحمت می‌پردازد. نیکوکاری و بخششی که در آن بدون اینکه بر شخص مقابل منتی گذاشته شود یا از آن توقعی داشته باشد.

چون تو دادی این کرم آن بنده را از کرم برگیر این افکنده را

(همان: 7403)

نتیجه تمثیل نیز تأکید بر بخشش و نیکوکاری است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است. اینک بیت آغازین این تمثیل در مثنوی مولوی:

یک خلیفه بود در ایام پیش کرده حاتم را غلام جود خویش

(مثنوی: 2248/1)

یک شب زنی اعرابی نزد شوهرش از تنگی معاش و فقر و نداریشان گله آغازید و همسرش را سرزنش کرد که "چرا برای رفع این بدبختیها کاری نمی‌کنی." مرد اعرابی در پاسخ، همسرش را به صبر و توکل فرا خواند. اما زن به هیچ صراطی مستقیم نبود. پس مرد اعرابی زنش را تهدید کرد چنانچه دست از خواسته خود برندارد، چاره‌ای ندارد جز این که او را طلاق دهد. زن که عصبانیت شوهرش را دید از در سازش درآمد و با گریه از شوهرش عذرخواهی کرد و گفت: هر چه بگویی انجام می‌دهم. زن مرد را به سوی خلیفه بخشنده

زمان، جهت عرض حاجت راهنمایی کرد و قرار شد یک مشک آب باران، که در نزد بیابانیان بسیار گرانبهاست، برای خلیفه تحفه ببرد و مرد هم چنین کرد. وقتی به دستگاه خلیفه رسید و مشک آب را پیشکش کرد. خلیفه متوجه اوضاع این مرد اعرابی شد و دستور داد کوزه را پر از طلا کنند و به مرد اعرابی پس دهند و موقع بازگشت او را از روی رود دجله و به وسیله کشتی به وطنش بازگردانند. وقتی مرد اعرابی عظمت رود دجله را دید بر کرم و احسان خلیفه و ناپیزی هدیه خود بیشتر واقف شد. علاوه بر این، تمثیل مذکور در جوامع الحکایات عوفی (فروزانفر، 1370: 26) کتاب روح الارواح (مؤلف نامعلوم) (فروزانفر، 1371: ج 915/2) نیز آمده است.

تمثیل حقارت و محدودیت یقین انسان را در سیر صعودی وی به عالم نامحدود بی‌تعیّن را بیان می‌کند که به زبان رمز بیان شده است. (زرین کوب، 1373: ج 50/1) در این تمثیل رمزی، اعرابی رمز «عقل» و زن رمز «حرص» است که تضاد عقل و نفس را بیان می‌کند. (همان، ج 1/ 521).

ور بدیدی شاخی از دجله خدا آن سبو را او فنا کردی فنا

(مثنوی: 2870/1)

مضمون تمثیل استغراق و فنای انسان است. تمثیل مثنوی از نظر مفاهیم پر محتوا و از نظر تفصیل هم مفصل است. نتیجه اینکه اگر آدمی از سر صدق تصمیم بگیرد دو گام بردارد به هدف خود خواهد رسید. تمثیل پارابل و از نوع روایی است.

6- قصّه آن کس که در یاری بکوفت:

عاشقی را بود معشوقی چو ماه مهر کرده ترک، پیش او، کلاه

(مصیبت‌نامه: 6728)

عاشقی معشوق همچون ماه داشت. و مدتی در انتظار وصال او بود، سرانجام معشوق به او وعده دیدار داد. مرد تا در خانه‌اش آمد. گفت اگر در بزنم بگوید، کیست، بگویم منم. گوید اگر تویی برو با خود بساز، و اگر بگویم تویی، گوید: اگر تو منی، پس خود بازگرد. در میان این مشکل بود تا روز همانطور ماند. سخنش را پیش صادقی گفتند؛ گفت: او عاشق نبوده

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (61-86) 75

است. بلکه عاقل بوده، که به مصلحت اندیشیده است. اگر عاشق بود، بی مصلحت در را باز می کرد و وارد می شد.

زانکه همچون عاقلان صدگونه مال گشت بر وی، در جواب و در سؤال
لیک اگر بودیش عشقی کارگر در شکستی زود و در رفتی به در

(همان: 9-6738)

تمثیل اشاره به این نکته دارد که شک و دودلی کارساز نیست. آدمی باید در کار ثبات قدم و اراده داشته باشد. تمثیل سراسر مبتنی بر گفتار، جدال شخص متردنی با خود است که او را از انجام کاری باز می دارد. درونمایه تمثیل تضاد عقل و عشق است. شاعر نیز برتری عشق را به عقل گوشزد می کند.

عاشقان را نیست با اندیشه کار مصلحت اندیش باشد پیشه کار

(همان: 6741)

وقتی آدمی پایبند عقل باشد تعلق خاطری با او همراه است که اگر باعث مصلحت اندیشی یا سبب دودلی و تردید شود به هر حال تعلق خاطر است. اما کسی که از خود و بیگانه رسته، هیچ کس و هیچ چیزی مانع کار او نیست پس به وصال خواهد رسید. به عبارتی صریح تر عاقل اهل تردید و عاشق مرد تصمیم است. (فروزانفر، 1340: 237). نتیجه تمثیل تضاد عقل و عشق است و این یکی از عمده ترین بحثهای صوفیه به شمار می آید و تأکید صوفیه همیشه بر این بوده که به دمدمه عقل در راه عشق نباید گوش داد. و به قول عطار:

عشق، بر معشوق چشم افتادن است بعد از آن از بیدلی جان دادن است

(همان: 6743)

تمثیل پارابل و از نوع روایی است. و اما آغاز این تمثیل در مثنوی معنوی چنین است:
آن یکی آمد، در یاری بزد گفت یارش: کیستی ای معتمد؟

(مولوی: 3062/1)

شخصی آمد در خانه معشوق خود را زد، معشوق از درون خانه پرسید: کیستی؟ گفت منم. معشوق گفت: بازگرد! زیرا هنوز خامی و از «من» دم می‌زنی و در عشق مدعی هستی. آن شخص بازگشت و یک سال در فراق یار، شهر و دیار خود را رها کرد و رفت. بعد از یک سال به در خانه دوست آمد و در زد، دوست از درون خانه پرسید: کیستی؟ گفت: آن کسی که اکنون پشت در ایستاده، نیز تو هستی! دوست گفت: اکنون که تو من هستی درون خانه بیا. این تمثیل در کتاب الحیوان جاحظ، رساله عقل و عشق خواجه عبدالله انصاری (فروزانفر، 1370: 30) و رساله لوائح عین القضاة نیز ذکر شده است. (صنعتی نیا، 1369: 237).

در این تمثیل که اشاره به نفی انانیت و محو در معشوق شدن است، آدمی با غرور و منی نمی‌تواند به جایی برسد، فروتنی و تواضع که از دیدگاه عرفانی به عنوان «از خود رستن» از آن تعبیر شده است، آدمی را در رسیدن به اهداف کمک می‌کند.

گفت: اکنون چو منی، ای من درآ نیست گنجایی دو من را در سرا
(مثنوی: 3069/1)

درونمایه تمثیل تأکید بر مرتبه فناست. چون اگر عاشق و معشوق هر دو پابرجا باشند دویی ظاهر می‌شود، به قول خواجه شیراز:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

عاشق باید از خود فانی شود تا همه معشوق باشد، ما و منی در عالم عشق راهی ندارد. تمثیل مصیبت‌نامه کمی مفصل‌تر از تمثیل مثنوی است. در مصیبت‌نامه مرد به تفکر می‌پردازد سرانجام از این فکر خود ناامید می‌شود و کاری نمی‌کند؛ اما در مثنوی حادثه رخ می‌دهد؛ یعنی عاشق درمی‌زند، اما اجازه دخول نمی‌یابد. دیگر این که عطار شک و دودلی را طرد می‌کند و مولانا ما و منی را، نتیجه تمثیل مرتبه فنا و مقام اتحاد است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است.

7- التماس همراه عیسی (ع) برای آموختن اسم اعظم

زعیسی آن یکی درخواست یک روز مرا نام مهین حق در آموز
(الاهی‌نامه: 2002)

یکی از عیسی (ع) خواست تا اسم اعظم را به او بیاموزد. مسیح او را گفت: تو شایسته نیستی. پس آن مرد بسیار سوگندش داد تا مسیح اسم اعظم را به او یاد داد. روزی در بیابان می‌گذشت گودالی پر از استخوان دید. فکر کرد که نام مهین را بیازماید. با آن نام از خدا خواست تا استخوان ها را زنده کند استخوانها به هم پیوستند، شیری خشمناک از میان استخوانها به وجود آمد و مرد را درید و به زاری خورد و استخوانهایش را رها کرد. وقتی عیسی (ع) سخن را شنید آشفته شد و گفت:

که آنچه آن را کسی نبود سزاوار زحق خواهد، نباشد حق روادار

(الاهی‌نامه: 2016)

درونمایه تمثیل مبتنی بر این است که هر کس لایق هر چیز نیست و چه بسا آن چه که آدمی لایقش نباشد، سبب تباهی آدمی شود. اما نتیجه‌گیری شاعر:

زحق نتوان همه چیز نکوخواست که جز بر قدر خود نتوان از او خواست

(همان: 2017)

به جای دعا و زاری باید لیاقت و شایستگی به دست آورد. زیرا حق محض عطاست و فیض هرگز گسسته نبوده است و نخواهد بود، اما عطا و فیض بر قدر استعداد و قابلیت موجودات می‌رسد. (فروزانفر، 1340: 159-160). بنابراین برای رسیدن به هر مقامی لیاقت لازم است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است. اینک در مثنوی مولوی:

گشت با عیسی یکی ابله رفیق استخوان‌ها دید در حفره عمیق

(مثنوی: 141/2)

محتوای تمثیل مثنوی هم همان است که عطار بیان کرده است. این تمثیل تأکید می‌کند که بسیاری از حاجت‌هایی که ما از خدا می‌خواهیم و روا نمی‌شود، در آن حکمتی است؛ ورنه حاجتی که روا باشد برآورده می‌شود. اینکه آدمی در انجام هر کاری باید به عواقب آن بیندیشد و جوانب کار را در نظر بگیرد ورنه به دست خود به هلاکت می‌افتد. چون بسیاری از کارها هستند که انجام آنها به دست عده‌ای خاص ممکن است. دیگر مسأله رزق مقسوم است: شیر مرد را نمی‌خورد چون می‌گوید رزق من هنگام مردن من تمام شده

است. این عمل نیز صرفاً حکمت هر کار را نشان می‌دهد. استاد فروزانفر مأخذ تمثیل مثنوی را تمثیل الاهی نامه دانسته است (فروزانفر، 1370: 207).

گفت حق: ادبار گر، ادبار جوست خار روییده جزای کشت اوست

(مثنوی: 152/2)

درونمایه تمثیل مبتنی بر این است که هر کس لایق هر چیز نیست و چه بسا آن چه که آدمی لایق آن نباشد موجب تباهی او شود. به عبارتی ذکر محض برای برآورده شدن مقصود کافی نیست، بلکه باید اخلاص قلبی و باطنی داشت. در دل این تمثیل چند تمثیل از جمله صوفی و خادم خانقاه، باز و کمپیر، حلوا خریدن شیخ احمد خضویه آمده است. مولانا پس از پایان تمثیل، حرص و تقلید و نفس را نکوهش کرده است. استاد زرّین کوب معتقد است که آن مرد سمبل سالک نو راهی است که از آفات راه خبر ندارد و این سالک نباید به هر وسوسه دل تسلیم شود (زرّین کوب، 1373: 51/1). نمونه دیگر همین تمثیل قصّه‌ای است که مردی از حضرت موسی خواست تا زبان بهایم با طیور را به وی بیاموزد، همین کار باعث می‌شود که او از پیش آمدن قضاها اطلاع یابد و آنها را دفع سازد. همین مصلحت اندیشی او سبب هلاکتش می‌شود.

در تمثیل عطار شخص با دست خود استخوانها را زنده می‌کند و شیر مرد را می‌خورد؛ اما در مثنوی حضرت عیسی (ع) به التماس آن شخص این کار را انجام می‌دهد و شیر مرد را می‌کشد و رها می‌کند و مولانا در اینجا، مطلب رزق مقسوم را بیان می‌کند، نتیجه اینکه بسیاری از خواسته‌ها مایه ضرر است. تمثیل پاریل و از نوع روایی است.

8- یافتن پادشاه باز را در خانه کمپیر زن:

مگر باز سپید شاه برخاست بشد تا خانه آن پیرزن راست

(اسرارنامه: 1649)

بنا بر حکایت عطار در اسرارنامه باز سپید از دست شاه برخاست و به خانه پیرزنی رفت. وقتی پیرزن آن را دید بند بر پای وی نهاد و در آغوش کشید. سبوس ترشی و مقداری آب و جو پیش وی نهاد. کجی چنگال باز را دید و برای اینکه بتواند دانه برچیند آن را برید. باز

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (86-61) 79

با سختی آن چینه را خورد. بال و پرش را برید تا مدتی با او بماند. لشکر شاه از هر طرف درآمد تا باز را در خانه پیرزن دید. شاه گفت: این سزای کسی است که چنین کرده، یعنی مجازات باز که شاه را ترک کرده بود، چنین است.

تمثیل تأکید بر این دارد که هر کس قدر بلندمرتبگی و آسایش را نداند، به سمتی سوق داده می‌شود که ماندن در آن موقعیت برایش غیر قابل تحمل است. باز که دست شاه را رها می‌کند به سبوس ترش و جو پیرزن دچار می‌گردد. درونمایه تمثیل رمزی، رهایی روح یا جان از قید تعلقات است که باز سمبل جان، شاه سمبل حق و پیرزن سمبل تعلقات دنیاست. عطار امیدوارست که باز جان با صد غیرت از خواب غفلت برخیزد و خود را به حق برساند.

آلا ای خواب خوش برده زنازت به دست پیرزن افتاده بازت

مرا صبرست تا این باز، ناگاه به صد غیرت رسد با حضرت شاه

(همان: 1-1660)

نتیجه اینکه باید قدر بلندمرتبگی را دانست. تمثیل فابل و از نوع روایی است. و اینک در مثنوی مولوی:

نه چنان بازیست کو از شه گریخت سوی آن کمپیر کو می‌آرد بیخت

(مثنوی: 323/2)

محتوای تمثیل مثنوی هم همان است که عطار بیان کرده است. به جز آن این تمثیل در کشف المحجوب، مقالات شمس، نیز آمده است (فروزانفر، 1370: 5-44).

تمثیل گویای این نکته است که هر کسی باید قدر بلندمرتبگی و آسایش را بداند که در غیر این صورت به سویی سوق داده می‌شود که تحمل آن موقعیت برایش غیر ممکن است. همچنین این مفهوم را می‌رساند که چه بسا دلسوزی و ترحم که از روی احساس باشد مایه عذاب است؛ پیرزن در باب باز دلسوزی می‌کند و ناخنش را کوتاه می‌کند و این دلسوزی که از سر جهل است، باعث می‌شود که باز از ابهت بیفتد چون ارزش باز به چنگال قوی و بال و پر قوی اوست که اسباب شکار او می‌گردد.

گفت: نااهلان نکردندت بساز
پر فزود از حدّ و، ناخن شد دراز
دست هر نااهل، بیمارِ ت کند
سوی مادرآ، که تیمارت کند

(مثنوی: 326-7/2)

درونمایه تمثیل رمزی است. «باز» سمبل «روح»، «شاه» سمبل «حق» و «پیرزن» سمبل «تعلّقات» است. در اینجا باز به اشتباه خود پی می‌برد و برای رسیدن به وصال دوباره تلاش می‌کند به عبارتی از دست کمپیر رها می‌شود. باز در خانه کمپیر حالش چون عارف «قی‌نامه» است که در عالم ماده و تعلّقات آن مانده و هم حال باز میان جغدان و یوسف میان چاه تا از این تعلّقات و کمندها و چاهها بیرون نیاید بر تخت خلیفه الهی ننشیند (زرّین کوب، 1373: 51/1).

در تمثیل مولانا باز به اشتباه خود پی می‌برد و برای رسیدن به وصال تلاش می‌کند یعنی از دست کمپیر رها می‌شود. رهایی روح از بند تعلّقات و دانستن قدر بلندمرتبگی از نتایج این حکایت است.

9- امتحان کردن خواجه زیرکی لقمان را:

پادشاهی بود نیکو شیوه‌ای
چاکری را داد روزی میوه‌ای

(منطق الطیر: 2431)

روزی پادشاهی نیکوروش به چاکری میوه‌ای داد. غلام با ولع و لذّت تمام می‌خورد. در این حال پادشاه آرزوی خوردن آن میوه کرد. به غلام گفت: نصف آن را به من بده، امّا میوه تلخ بود، پادشاه روی در هم کشید به غلام گفت: چگونه میوه به این تلخی را شیرین جلوه می‌دهی؟ غلام گفت: صد هزار هدیه از دست تو گرفته‌ام. اگر میوه‌ای هم در این میان تلخ باشد شایسته نیست که آن را پس دهم. چون هر زمان به من مال و هدیه می‌دهی با یک میوه تلخ من ناراحت نمی‌شوم.

گرزدست تلخ آمد میوه‌ای
بازدادن را ندانم شیوه‌ای

(همان: 2438)

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (86-61) 81

نکته مهمی که در تمثیل بیان شده قدرشناسی غلام است که چون تلخی از خواجه گرفته روترش نمی‌کند، از طرفی خواجه پیش از این نعمت بسیاری به او ارزانی داشته است. او قدر اینها را می‌داند، چون برای رسیدن به مقامات بالا باید تلخی‌ها خورد و سختی‌ها کشید. انسان باید در مقابل نعمت‌های زیادی که به او عطا می‌شود رنج و سختی را نیز به جان بخرد. با هر لقمه‌ای خون دلی است. درونمایه تمثیل مبنی بر رعایت حق بندگی است؛ پس شاعر نتیجه می‌گیرد که:

گرتو را در راه او رنج است بس تو یقین می‌دان آن گنج است بس

(همان: 2441)

این حکایت یادآور مضمون آیه «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» است. (بقره/216). این تمثیل از پس تمثیل «راه بین عالی نَفَس» آمده است که شاعر در پایان به غل و غش در دوستی می‌پردازد با این بیت:

این کجا باشد نشان دوستی؟ تیره مغز، پای تا سر، پوستی

(همان: 2430)

تمثیل غلام و پادشاه دال بر صداقت دوستی هم است. یعنی همین عشق و محبت غلام به پادشاه سبب رعایت حق بندگی شده است و غلام میوه تلخ را می‌خورد؛ اما شیرین می‌انگارد. بندگی و عبودیت یعنی تسلیم خود به معبود و تحمل شداید. همین باعث پیدایش صبر است؛ صبری که غلام در مقابل تلخ بودن میوه بی‌اعتراض از خود نشان می‌دهد. چون همانطور که ذوالنون می‌گوید: «صبر دور بودن است از مخالفان و آرمیدن با خوردن تلخیها و پیدا کردن توانگری به وقت درویشی» (قشیری، 1374: 279). پادشاه مظهر حق است. غلام مظهر سالکی که به تمام مقام عبودیت، صبر و فنا رسیده است. نتیجه تمثیل هم رعایت حق بندگی است. تمثیل پارابل و از نوع روایی است. اینک تمثیل مثنوی:

نه که لقمان را که بنده پاک بود روز و شب در بندگی چالاک بود؟

(مثنوی: 1463/2)

محتوای تمثیل مثنوی هم همان است که عطار بیان کرده است. علاوه بر این، تمثیل مذکور در الامتاع و الموائسۀ ابوحیان توحیدی، اسرارالتوحید، جوامع الحکایات عوفی نیز آمده است (فروزانفر، 1370: 55).

حکایت در این باب است که انسان نباید از رنج و محنت دوست تضرع و شکایت کند و در برابر رنج او صبور و شکیبا باشد. این داستان می‌تواند تمثیلی از بنده حق شناسی باشد که سختی‌ها و مشقت‌ها را به جان می‌خرد، هیچ شکوه نمی‌کند، چرا که نعمت‌های فراوان الهی را، می‌بیند و حق شناسی او را و می‌دارد که در برابر نعمت‌های عظیم مشکلات را به هیچ انگارد.

شرم آمد که یکی تلخ از گفت من ننوشم ای تو صاحب معرفت

(مثنوی: 1525/2)

درونمایه تمثیل مبتنی بر صداقت در دوستی، بندگی و رضایت است. این حکایت به عنوان مثالی برای تمثیل ذوالنون و یارانش آمده است. در تمثیل ذوالنون و دوستانش که ذوالنون خود را به جنون زده یارانش به ملاقاتش می‌روند او با سنگ زدن به امتحان آنها می‌پردازد، همه فرار می‌کنند. پس می‌گوید: شما دوست واقعی نیستید، دوست، رنج دوست را مانند جان می‌داند. در واقع می‌توان گفت تمثیل لقمان و خواجه اش در اثبات دوستی است که لقمان تلخی می‌خورد ولی اظهار نمی‌کند.

مولانا با استفاده از این تمثیل بسیاری از مفاهیم عرفانی از جمله صبر، بندگی، محبت، عشق و عقل و تضاد این دو را که در اغلب آثار صوفیه هم است، بیان می‌کند. تمثیل عطار به شیوه ایجاز است و شیوه مولانا اطناب است. در هر دو تمثیل لحن پاسخ غلام و لقمان به خواجه‌شان شیوا و رسا و نقطه قوت تمثیل می‌باشد صداقت در دوستی، بندگی و رضایت از نتایج این حکایت است. تمثیل پاریل و از نوع روایی است.

نتیجه‌گیری

1- عطار معمولاً بدون حاشیه روی، مفهومی عرفانی یا اخلاقی را با کل تمثیل بیان می‌کند، در بیان تمثیلات، زبان ایجاز دارد، اما مولانا در این شیوه شاید استثنایی باشد که در یک تمثیل بر یک مفهوم بدون حاشیه‌روی تأکید کند. شیوه مولانا در بیان تمثیلات، اطناب است؛ اطنابی که معمولاً از گریز از مطلبی به مطلب دیگر به‌وجود می‌آید. مولانا معمولاً مقداری از قصه را بیان می‌کند و اصل قصه را قطع می‌کند و به یک مفهوم عرفانی اشاره می‌کند. پس این عمل تا قصه به پایان برسد، چند بار تکرار می‌گردد، که هدفش ایراد معانی و مفاهیم بیشتر است. در پایان هم به شیوه اطناب چندین مفهوم عرفانی و اخلاقی و گاهی اجتماعی بیان می‌شود. بر همین اساس یک تمثیل مولانا شامل دهها مفهوم اعم از عرفانی، اخلاقی، فلسفی، کلامی، اجتماعی نهفته در تمثیل؛ همراه با یک مفهوم عرفانی کلی حاصل از تمام تمثیل است.

2- علت این ایجاز و اطناب در آثار این دو شاعر دخل و تصرف آنان در اصل قصه است که برخی از حوادث و توصیفات در آن کم و زیاد می‌شود، این امر در تمثیلات مولانا بیشتر است و علت این است که معمولاً مولانا تمثیلات را از عطار اخذ می‌کند، مولانا از نظر توجه به عناصر داستان از عطار قوی‌تر است. و رمزهای تمثیل را خود تفسیر می‌کند و این شیوه در کار عطار کمتر به چشم می‌خورد.

3- ویژگی‌های مشترک نیز در میان تمثیلات عطار و مولانا دیده می‌شود که اهم آنها عبارت است از:

- برخی از تمثیلات به زبان طنز بیان شده است. و گاه عیب جسمانی را دست مایه قرار داده‌اند. مانند استاد و شاگرد احول.
- مضمون و محتوای هر تمثیل را می‌توان از ابیات پایانی تمثیل ماقبل دریافت.
- همه تمثیلات عرفانی نیستند، بعضی تمثیلات نتایج اخلاقی یا اجتماعی دارند اما بدون ارتباط با عرفان نیستند.
- تمثیلاتی که به شیوه مناظره و در حد دو سه جواب است: معمولاً دارای لحن قوی هستند مخصوصاً جواب آخر که پایان تمثیلات است مانند جواب زن به مرد در تمثیل مدعی عشق.

84 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- درونمایه اغلب تمثیلات عشق و از خود رستن، رهایی روح از بند تعلقات و فنا فی الله، تضاد عقل و عشق و نکوهش نفس و حرص است.
- هر دو شاعر برای بیان اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی و ... از انواع تمثیل «پارابُل» و «فابُل» بهره گرفته‌اند.

_____ «بررسی تمثیلات مشترک میان مثنوی های عطار و مثنوی معنوی مولوی» (86-61) 85

کتابنامه:

- قرآن کریم، مترجم مصباح زاده؛ 1370. انتشارات علمی.
- پورنامداریان، تقی، 1380. *در سایه آفتاب*. چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- _____، _____، 1368. *رمز و داستان های رمزی*. چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی
- زرّین کوب، عبدالحسین، 1373. *سرّی*. چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی.
- _____، _____، 1373. *بحر در کوزه*. تهران: انتشارات علمی سخن.
- ژوزف، ادوارد؛ 1349. *طوطیان*. انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، 1370. *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگاه.
- صنعتی نیا، فاطمه، 1369. *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی های عطار*. چاپ اول، انتشارات زوّار.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، 1386. *اسرارنامه* به تصحیح محمد رضا شفیی کدکنی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- _____، _____، 1388. *الاهی نامه* به تصحیح محمد رضا شفیی کدکنی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سخن.
- _____، _____، 1386. *مصیبت نامه* به تصحیح محمد رضا شفیی کدکنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- _____، _____، 1391. *منطق الطیر* به تصحیح محمد رضا شفیی کدکنی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان، 1340. *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار*. چاپخانه دانشگاه تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- _____، _____، 1371. *شرح مثنوی شریف*. چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوّار.
- _____، _____، 1370. *مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی*. چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فتوحی، محمود، 1389. *بلاغت تصویر*. چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- قشیری، عبدالکریم بنی هوازن؛ 1374. *ترجمه رساله قشیریّه* به تصحیح فروزانفر، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

86 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- محمدبن منور، 1361. اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید. به تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد، 1373؛ مثنوی معنوی به تصحیح رینولد نیکسون، چاپ پنجم، انتشارات بهزاد.
- میر صادقی، جمال، 1366. ادبیات داستانی، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.
- _____، 1362. عناصر داستان، چاپ اول، تهران: انتشارات شفا.